

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۲)

شنبه ۲۲ - ۰۴ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۲ - ۱۱ - ۱۳۹۵ م؛ ۲۱ - ۰۱ - ۲۰۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ يُجْهَرُ بِأَلْفَوْقِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)

بنام خدای رحمان رحیم، طه، ها (۱) فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا سختی کنی (۲) جز آن که بیادارنده‌ای باشد آن را که نگرانی می‌دارد (۳) فروفرستاده‌ای از آن که آفرید زمین و آسمان‌های بالا را (۴). [خدای] رحمان بر عرش راست است (۵). او راست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو است و آنچه زیر ثری باشد (۶) و اگر به آواز بلند گویی سخن را، او بداند سر و پنهان‌تر را (۷) این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر (۸) و آیا آمد تو را حدیث موسی؟ (۹) چون بدید آتشی را، گفت به اهلش، درنگ کنید، که من بدیدم آتشی را، باشد که آورم شما را از آن پاره‌ای، یا بیابم بر آتش راهی (۱۰)، چون آمد آن را، ندا داده شد، ای موسی، (۱۱) به درستی که من خود پروردگار تو هستم، در آور دو پاره کفشت را، که تو به وادی مقدس طوی هستی! (۱۲) و من برگزیدم تو را، پس گوش سپار بدانچه وحی می‌شود! (۱۳) به درستی که من خود الله هستم، نیست معبودی به جز من، پس عبادت من کن و بر پادار نماز را برای یاد من! (۱۴)

I. تفسیر

1. **فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى:** چون آمد آن را، ندا داده شد، ای موسی!
 2. **إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى:** به درستی که من خود پروردگار تو هستم، در آور دو پاره کفشت را، که تو به وادی مقدس طوی هستی!
- اشاراتی در خلع نعلین:** امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در این ارتباط چنین می‌فرماید (شرح حدیث جنود عقل و جهل، طبع جدید، ص ۲۵۵ - ۲۵۴):
- انسان سالک نباید متوقع باشد که در ابتداء امر، قلع این ماده فساد و رفع این مرض مهلك را يك دفعه می‌تواند بکند؛ ولی با تدریج و صرف وقت و فکر و ریاضات و مجاهدات و بریدن شاخه‌های آن و قطع بعض ریشه‌ها، می‌تواند کم کم موفق به مقصود شود؛ ولی باید اول، این امر را بداند که خار طریق انسان در هر مقصد و مقصود دینی، حب دنیا و نفس است. اگر از اهل معارف و جذب و جذوه است، حب دنیا و نفس بزرگترین حجابهای رخسار محبوب است؛ "مادر بتها بت نفس شما است".
- موسی کلیم- علی نبینا و آله و علیه السلام- با مقام بزرگ نبوت و معرفت، پس از آن ریاضات، چون در مقام مقدسین و اصحاب محبت قدم نهاد و به ملاقات محبوب شتاب کرد، ندای "فاخلع نعلیک إنک بالواد المقدس طوی" (۱۲: ۲۰ طه) او را از محبت زن و فرزند، منع کرد، که هان! اگر خیال ورود در وادی عشق و محبت- که وادی مقدسین و مخلصین است- داری، با محبت دیگران نتوان در آن قدم نهاد با آن که محبت موسوی چون محبت امثال ما نخواهد بود، و شاید از این جهت تعبیر شده است به "نعلین" که در اسفل اعضا است و سهل الخلع است.
- اشارتی از مولانا در غزلیات:**

بکن ای موسی جان خلع نعلین
که اندر گلشن جان نیست خاری
سعدالدین فرغانی در شرح مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض (متن کتاب، ص ۷۶۳) "نعلین" را کنایت از احکام و اوصاف روحانی و مزاج مربوط با آن دانسته، و خلع آن را به توجهی فضل و کرامات مربوط بدان می‌داند.
هم چنین آن را تجرید حقیقی، و خلع کونین (دو عالم دنیا و آخرت) نیز گفته‌اند.
علامه سید محمد حسین تهرانی- رحمه الله تعالی- چنین فرموده است (الله شناسی، ج ۲، ص ۱۴۴ - ۱۴۳)

پیرامون: لا اُحْصِی ثَنَاءَ عَلَیْكَ، أَنْتَ کَمَا أَنْتَ عَلَی نَفْسِک!

حقاً در همین چند آیه مختصر و کوتاه ببینید چطور حضرت سبحان جل شانه و تعالی مجده غرض از خلقت، و راه سعادت و شقاوت، و بهره‌گیری آدمی را از حیات، و سازمان وجودی را به عدل و کمال، و وصول به اعلا درجه مقام انسانیت، و

ارتقاء به ارقی ذروه آدمیت را بیان فرموده است؛ و لقاء خدا را مقصد و مقصود به شمار آورده است، و ناامیدان از آن را متحیر و سرگردان در وادی غفلات و شهوات نفسانیّه قرار داده است. و لقاء خدا و فنای در ذات او را با ملاحظه آیات و بیّنات الهیه، در سیر مدارج و معارج کمال منظور داشته است!

آنهم آن‌گونه سیری که نهایتش فناء محض و اندکاک صرف در بقاء و هستی حقّ است جلّ و علا؛ آنجا که از هر اسم و وصف بیرون است، و از هر اندیشه و فکر برتر و عالی‌تر. آنجا که وصف و اصفین و حمد حامدین و تسبیح مستحین و تهلیل مهلّین و تکبیر مکبّرین و تمجید ممجّدین بدان نرسد؛ و قبل از وصول بدان مضمحلّ و گم و نابود گردد. آنجا که پیامبر اعظم و نبیّ اکرمش حضرت خاتم‌الانبیاء و المرسلین و سیّد السّفراء المکرمین و أفضل خلق الله اجمعین: محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ابد الأبدین سپر انداخته، و خلع نعلین فرموده، و با کلمه مشهوره خود، "لَا أُحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ! أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي" (من ثنا و ستایش تو را احصا نمی‌کنم! تو هستی همان‌طور که ثنا و ستایش بر خودت را احصا می‌کنی!) عظمت ذات لا یتناهی وی را اِلَى الأبد اعلام کرد؛ و حقارت خلایق را در برابر ساحتش مشخص ساخت. آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد؟!

3. تَكَلَّمَ خدای تعالی با موسی - علیه السّلام -:

خدای تعالی می‌فرماید، "وَمَا كَانَ لَيْسَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ" (۴۲: ۵۱ الشوری) (و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز به وحی، یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست علی حکیم).

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه می‌فرماید: و ظاهر این مقابله آن است که مراد از قسم اول سخن گفتن خفی باشد، سخن گفتنی که هیچ واسطه‌ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد.

مولی عبدالرزاق کاشانی در تفسیر آیات ۵۱-۵۲ سوره مبارکه شوری کریمه چنین می‌فرماید:

"وَمَا كَانَ لَيْسَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ... " یعنی، مگر به سه وجه، یا با وصول به مقام وحدت و فناء در او، آنگاه تحقق به وجود او در مقام بقاء. پس، وحی فرماید به او بدون واسطه چنانچه خدای تعالی فرمود، "ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى" (۸-۱۰ : ۵۳ النجم) (سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا به قدر دو کمان یا نزدیکتر شد، آن گاه وحی فرمود بنده‌اش را آنچه را وحی فرمود). "وَمَا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ" با بودنش در حجاب قلب و در مقام تجلیات صفات، پس تکلم فرماید بر سبیل مناجات، و مکالمه، و مکاشفه، و محادثه، بدون رؤیت به سبب احتجابش به حجاب صفات، چنانچه حال موسی - علیه السّلام - بود، "أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا" از ملائکه، و وحی فرماید بسوی او بر سبیل إلقاء و دمیدن در روح [و قلب]، و إلهام یا آواز هاتف، یا رویا، چنانچه او - علیه السّلام - فرمود، "همانا روح قدس دمید در روح من که هرگز نمی‌میرد هیچ نفسی تا آن که کامل کرده باشد رزقش را!"

"إِنَّهُ عَلِيمٌ" (برتری است) فراتر از آن که مواجهه شود و خطاب شود، بلکه فانی می‌گرداند، و تلاشی می‌سازد کسی را که مواجه شود با او به خاطر علوش از آن که باقی ماند با او غیر او، و آن که تحمل تواند کرد چیزی حضورش را، "حَكِيمٌ" (حکیمی است) که تدبیر می‌کند با حکمت و جوه تکلیم را تا ظاهر سازد علمش را در تفصیل مظاهر و کامل گرداند به آن عبادش را و هدایت شوند سوی او و بشناسند او را.

و مثل آن ایحاء بر سه طریق است، "أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا" که زنده می‌شوند به آن قلوب مرده، "مِنْ" (از) عالم "أَمْرِنَا" (امر ما) که منزّه است از زمان، مقدّس از مکان، "مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ" (تو آن نبودی که بدانی چیست کتاب)، یعنی عقل فرقانی، که کمال خاص تو است، "وَلَا إِيمَانُ" (نه و ایمان را)، یعنی [آن امر] پنهانی که حاصل شد برایت هنگام بقاء بعد فناء در حال محجوب بودن به غواشی نشأهات، و در حال وصولت برای فناءت و تلاشی وجودت، "وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا" (ولی قرار دادیم آن را نوری) هنگام استقامتت، "تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا" (هدایت می‌کنیم بدان هر که را بخواهیم از عباد خود)، همانان که مخصوص هستند به عنایت ازلی، خواه از محبوبین باشند و خواه از محبین، "وَأَنَّكَ" (و تو) ای حبیب، "لَتَهْدِي" (بدون تردید، هدایت فرمایی) به توسط ما هر که را خواهی "إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" (سوی صراط مستقیم) که دست یافته نشود کنه آن، و درک نشود وصفش.

شیخ ابن عربی نیز می‌فرماید: "وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ" (۴۲:۵۱ الشوری)، و این چنین سخن گفت خدا با موسی، و برای همین، طلب کرد رؤیت را، پس، همراه ساخت کلام را با حجاب، و مناجات، مکالمه است (فتوحات مکیه، ت- عثمان یحیی، ج ۴، ص ۴۳). مراد شیخ آن است که لازمه مکالمه رفع حجاب نیست.

[خدا سخن نمی‌گوید با خلق خود مگر از وراء حجاب]

پس، همان گونه که خدا سخن نمی‌گوید با خلق خود مگر از وراء حجاب- و حجاب عین کلام است- تو نیز سخن نمی‌گویی با او، و به یاد نمی‌آوری نزد او خودت یا غیر خود را مگر از وراء حجاب. چاره‌ای از آن نیست، چه مشاهده بهت و گنگی است، و ذاکر به ناچار کور است هر چند حق هم نشین او باشد، و کور کرده باشد او را ذکرش. پس، حق هم نشینی است غایب نزد هر ذاکری. هر کس که غلبه کند بر او مشاهده خیالی در حق پروردگارش، چنانچه در قول او [صلوات الله علیه]، "كَأَنَّكَ تَرَاهُ" - که همان استحضار در خیال است-، در چنین حالی جمع می‌کند بین مشاهده و کلام، زیرا هم نشین در آن حال مثل توست، نه کسی که "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (۴۲:۱۱ الشوری).- و این حال شهاب ابن اخی النجیب- رحمه الله!- بود بنا بر آنچه نقل کرد برای من کسی که مورد اعتماد بود، قول او را که "انسان جمع می‌کند بین مشاهده و کلام".

این ذوق کجا و ذوق محقق أبو العباس السیاری، از رجال مذکور در "رساله قشیری"، هنگامی که گفت "عقل هرگز لذت نبرد از مشاهده، زیرا مشاهده حق فناء است، و نیست در آن لذتی!" این ذوق کجا و ذوق شهاب کجا؟ پس، فهم کن، که این موضع غلط آکابر محققین از اهل الله است، چه رسد به آن که پایین‌تر از آنهاست. (فتوحات مکیه، ت- عثمان یحیی، ج ۹، ص ۳۸۸-۳۸۹).

گفته شده است:

[توضیحی در مورد تکلم خدا با موسی]

موسی وقتی ندای "یا موسی إِيَّا أَنَا رَبُّكَ" را شنید از آن به طور یقین فهمید که صاحب ندا پروردگار او، و کلام، کلام او است، چون کلام مذکور وحیی از خدا بود به او، که خود خدای تعالی تصریح کرده بر اینکه خدا با احدی جز به وحی، و یا از وراء حجاب، و یا به ارسال رسول تکلم نمی‌کند، هر چه بخواد به اذن خود وحی می‌کند، و فرموده "وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ" که از آن فهمیده می‌شود که میان خدا و کسی که خدا با او تکلم می‌کند در صورتی که به وسیله رسول و یا حجاب نباشد، و تنها به وسیله وحی صورت گیرد، هیچ واسطه‌ای نیست، و وقتی هیچ واسطه‌ای نبود شخص مورد وحی کسی را جز خدا همکلام خود نمی‌یابد، و در و همش خطور نمی‌کند، و غیر کلام او کلامی نمی‌شوند، زیرا اگر احتمال دهد متکلم غیر خدا باشد، و یا کلام کلام غیر او باشد، دیگر "كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا" به طوری که واسطه‌ای نباشد، صادق نمی‌شود. و این حال، حال هر نبی و پیغمبر است، در اولین وحیی که به او می‌شود، و نبوت و رسالت او را به او اعلام می‌دارد، هیچ شك و ریبی نمی‌کند، در اینکه صاحب این وحی خدای سبحان است، و در درک این معنا هیچ احتیاجی به اعمال نظر، یا درخواست دلیل، یا اقامه حجتی نیست، زیرا اگر محتاج به یکی از آنها شود باز هم یقین پیدا نمی‌کند که راستی پیغمبر شده است....

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، در ضمن بحثی راجع به این که آیا ذات خدای تعالی معبود است یا خیر، به این آیات سوره مبارکه شوری اشاره می‌نمایند، و مطالبی ارزشمند را بیان می‌فرمایند به این الفاظ:

اکنون که روشن شد، مرز راز نماز کنه ذات خدا نیست، بلکه در پرده حجاب است، این سؤال مطرح می‌شود که خداوند درباره نحوه "تکلم" خود با بشر فرمود، "وَ مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ" (۴۲:۵۱ الشوری). یعنی برای بشر امکان ندارد که مخاطب خدا شود، مگر از سه راه (منفصله مانعة الخلو).

یکم، راه وحی، یعنی بدون هرگونه حجاب. دوم، از پشت حجاب- خواه حجاب شجر، چنانکه درباره موسای کلیم- علیه‌السلام- واقع شد، خواه در حجاب‌های دیگر. سوم، از راه فرستادن پیک.

مقتضای تقابل این راه‌ها آن است که قسم اول بدون حجاب باشد همان طور که درباره نزول برخی از آیات قرآنی آمده که شفاهاً دریافت شد مانند دو آیه پایانی سوره بقره. بنابراین، حضور بدون حجاب و خطاب بی‌پرده و شهود بی‌حجاب میسر، بلکه واقع شده است. پس ذات حق مشهود و در نتیجه معبود می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که "حجاب"، مانند اضافه دو قسم است؛ قسم اول، حجاب بین دو چیز همانند اضافه بین دو چیز، [و] قسم دوم، حجاب یک طرفه مانند "اضافه اشراقی" یکطرفه که شیء سومی در وسط حاجب نیست، بلکه خود شیء در اثر داشتن تعیین محدود، در حجاب است. یعنی همین تعیین او حجاب می‌شود، و در آیه مورد استنهاد، گرچه مقتضای تقابل راه‌های یاد شده آن است که وحی بدون حجاب باشد، لیکن خود وحی در اثر تعیین خاص به خود حاجب است چه اینکه گیرنده وحی در اثر محدودیت مخصوص به خود محجوب می‌شود وگرنه در این حال، بیگانه‌ای وجود ندارد تا حاجب گردد، بلکه

تعیّن هر چیزی حجاب همان شیء است. لذا، سالک فانی در بوته فنا هم محجوب است، چون تعین او باقی است؛ گرچه مرئی او نیست. (سرچشمه اندیشه، ج ۵، ص ۱۲۶-۱۲۴)

4. حقیقت کلام خدا: مرحوم صدرالمتألهین درباره حقیقت کلام خدا چنین می‌فرماید (أسرار الآیات و أنوار البینات، النص، ص ۵۴ - ۵۲):

قاعده در تحقیق کلام او- تعالی

اعتقاد ما درباره کلام آن است که آن چنان نیست که اشاعره گمان کرده‌اند که آن معانی‌ایی نفسی است قائم به ذات او- تعالی-، و آن را کلام نفسی می‌نامند، و نه چنان است که معتزله بر آنند که آن خلق اصوات و حروفی است دال بر معانی در جسمی از اجسام، و گرنه هر کلامی کلام الله می‌بود، و آن باطل است. و کافی نباشد تقیید آن به قصد اعلام غیر از ما سوی الله، یا به قصد القاء از نزد او، هر چند اراده شوند بدون واسطه‌ای، پس آن غیر ممکن و گرنه اصوات و حروف نمی‌بودند. بلکه حقیقت تکلم إنشاء کلمات تام و انزال آیات محکم و دیگرمتشابه است در لباس الفاظ و عبارات، و کلام قرآن است، که آن عقل بسیط و علم اجمالی است، و فرقان است، و آن معقولات تفصیلی است، و هر دو، همگی غیر کتاب می‌باشند، چرا که آن دو از عالم امر و عالم قضاء می‌باشند، و مظهر و حامل آن دو قلم و لوح محفوظ هستند، ولی کتاب از عالم خلق و تقدیر است، و محلش عالم قدر ذهنی و قدر عینی است، و آن دوتای نخستین غیر قابل نسخ و تبدیل می‌باشند، چرا که آن دو فوق زمان و مکان هستند، به خلاف کتاب، که موجودی است زمانی، و محلش لوح قدری نفسانی است، که لوح محو و اثبات است، یا مواد خارجی، و هر دو متغیر می‌باشند، و کتاب را هر کسی درک می‌کند ولی قرآن را "لَا يَسْتُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ" (۵۶: ۷۹ الواقعة) (لمس نمی‌کند آن را مگر پاکیزه گردانده شدگان) از چرک‌های بشریت. و چه بسا گفته می‌شود که کتاب برای فرقان است، چه آن نسبت به قرآن کتابی است نازل شده، یا به اعتبار آن که نازل شده است نیز در صورت نوشتاری در لوح قدر، بلکه آنچه پیش روی ماست کلامی است نازل شده از نزد پروردگار عالمیان، که منزل اول آن قلم ربّانی است، و دوم لوح محفوظ، و سوم لوح قدر و آسمان دنیا، و چهارم لسان جبرئیل، که تلقی می‌کند آن را رسول امین- صلی الله علیه و آله- در جمیع مقامات، گاه می‌گیرد آن را از الله بدون واسطه‌ی فرشته، چنانچه فرمود، "لَمَّا دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى، مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى أَوْ فَتَأْوَنَهُ عَلَى مَا يَرَى" (۱۲-۸ : ۵۳ النجم) (سپس نزدیک و نزدیکتر شد، و بود [قرب او] به مقدار دو قوس یا نزدیک تر از آن. پس، وحی کرد به عبد خود آنچه را وحی کرد، قلب دروغ نخواند آنچه را دید، آیا با او در مورد چیزی که می‌بیند مجادله می‌کنید؟!)، و گاه به واسطه‌ی جبرئیل، "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى" (۳-۷ : ۵۳ النجم) (سخن نمی‌گوید از روی هوی، و آن نیست مگر وحی‌ایی که وحی می‌شود، آموخت او را آن که سخت با قوت است، که دارای متانت است، پس استقامت ورزید، و او بر کرانه‌ی برتر بود)، و گاه مقامی غیر آن مقام شامخ الهی، "وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى، إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى، مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَى، لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى" (۱۸-۱۳ : ۵۳ النجم) (حال آن که او دیده بودش دگر بار، نزد سدره‌ی منتهی، که نزد آن است جایگاه بهشت، آن هنگام که در بر می‌گیرد سدره را آنچه آن را در بر می‌گیرد، و متمایل نگردید چشم [به هیچ سوی دیگری] و طغیان نکرد همانا دیده بود از آیات بزرگ پروردگارش!)، و گاه می‌شنود کلام الله را در این عالم حسّی، "وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ، وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ" (۱۹۶-۱۹۲ : ۲۶ الشعراء) (و همانا آن فروفرستاده شده پروردگار عالمیان است، که آورده است آن را روح امین بر قلب تو تا باشی از بیم دهندگان، به زبان عربی آشکار، و آن در نوشته‌های نخستین است)، و از و این مقام بود آنچه بود در اول بعثت در کوه جراء، یا در کوه فاران، که جبرئیل- علیه السلام- نزد او آمد به صورتی محسوس، و شنید از او، "اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ" (۵-۱ : ۹۶ العلق) (بخوان به اسم پروردگارت که آفرید، آفرید انسان را از علق، بخوان و پروردگارت کریم‌ترین است، که تعلیم فرمود با قلم، تعلیم فرمود انسان را آنچه را نمی‌دانست) چنان که موسی شنید کلام نازل او- تعالی- را طور سیناء، "إِذْ رَأَىٰ نَارًا، فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا، إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ أُجِدُّ عَلَى النَّارِ هُدًى، فَلَمَّا أَنَا هَادٍ، يُودِيَّ يَا مُوسَى، إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَ أَنَا اخْرُجْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي" (۱۴-۱۰ : ۲۰ طه) (هنگامی که آتشی دید و به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم، امید که پاره‌ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه یابم؟ پس چون بدان رسید، ندا داده شد، "ای موسی، همانا من خود پروردگار تو هستم! بر کن کفش‌هایت را، که تو به وادی مقدس طوی می‌باشی! و من برگزیدم تو را، پس گوش سپار بدانچه وحی می‌شود، همانا به درستی که من خود الله هستم، نیست معبودی مگر من، پس عبادت کن مرا!!")

و از منازل کلام الله- تعالی- است آنچه تدوین شده است در کتاب‌ها و کاغذها، آشکار برای هر کسی، و تکلم می‌کند با آن هر متکلمی، و می‌خواند آن را هر خواننده‌ای، و می‌شنود آن را هر شنونده‌ای، چنان که در قول او- تعالی- آمده است، "وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ" (۹:۶ التوبة) (و اگر یکی از مشرکان به تو پناه آورد، بدو پناه ده تا کلام خدا را بشنود).

سپس، اختصاص یافت محمّد- صلی الله علیه و آله- از بین سائر انبیاء- علیهم السلام- به تلقی وحی و کتاب با گذشتن از مقامات همه انبیاء، و گذشتن منازل همه آنها در آسمان‌های هفت‌گانه، قبل از رسیدن به مقام "افق اعلی" و "أو أدنی"، چنان که نبی- صلی الله علیه و آله- با خبر فرمود از شب اِسرائ، آنجا که گفت، "و دیدم آدم را در آسمان نخست، و یحیی را در دوم ... تا آنجا که فرمود "و دیدم ابراهیم- علیه السلام- را در آسمان هفتم". پس، گذشت از مقامات همگی آنها سوی کمال قرب و غایت وصول.

و خدای تعالی در حقّ عالمان اُمت او و اولیاء ملت او فرمود، "پیوسته عید تقرّب جوید سوی من با نوافل تا دوستش بدارم، پس چون دوستش بدارم، گوش او باشم که با آن می‌شنود ..."، و این است حقیقت وصول و ایصال، لیکن فرق است بین نبی و ولی در آن، که نبی مستقل است به نفس خود در سیر سوی الله- تعالی- و وصول سوی او، و بهره‌اش در هر مقامی به حسب استعداد اتم اکمل اوست، ولی ولی را ممکن نیست سیر مگر در متابعت نبی- صلی الله علیه و آله-، و سلوکش توسط او در راه خدا چنان که فرمود، "قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي" (۱۰۸:۱۲ یوسف) (بگو، "این است راه من، دعوت می‌کنم سوی الله بر بصیرتی، من و هر که پیروی نماید مرا)، و بهره‌اش از مقامات به حسب استعداد و قوت فطرتش باشد. پس نیک بفهم!